نوشتن از چین و چروک پیشانی روستا

یوسف علیخانی در سومین مجموعه داستانش، « عروس بید»، همچنان از روستای مورد علاقه‌اش می‌نویسد

حورا نژادصداقت

اشاره

یوسف علیخانی در مجموعه داستان «عروس بید» با نگاه مجدد به باورها و اندیشه‌های ایرانی توانسته با روستایی حقیقی به نام میلک، فضایی خیالی بسازد و بخشی از فرهنگ‌های ایرانی را در آن حفظ کند. ۱۰ داستان این مجموعه با زبانی برگرفته از لحن دیلمی‌ها و واژگانی فارسی، روستای هم حقیقی و هم دست‌پرورده دغدغه‌های او را رنگی نو می‌دهد. در دفتر نشر آموت با یوسف علیخانی به گفتگو نشستیم.

در نقدهای کتاب شما از اقلیمی بودن کار صحبت شده است. شما هم داستان‌هایتان را اقلیمی می‌دانید؟

اگر اقلیم تنها درباره یک روستا و اتفاقات آن است، کارهای من اقلیمی است. اما اگر نگاهمان را کمی باز کنیم و روستا را تا بخش، شهرک، شهر و کشور گسترده کنیم، در این صورت کشوری مثل ایران برای یک خواننده غیر ایرانی یک اقلیم است. کتاب من از اقلیم ایران می‌گوید نه تنها یک روستا. همه ما چیزی را می‌نویسم که با آن زندگی کرده‌ایم. مثلا وقتی ویلیام فالکنر شروع می کند به نوشتن استادش به او می‌گوید از جایی بنویس که تو در آن زندگی کرده‌ای؛ یعنی می‌سی‌سی‌پی. پس او سرزمین یوکناپاتافا را خلق می کند که خیالی است. من هم می‌توانستم به جای کلمه میلک کلمه دیگری بگذارم. اما این کلمه برای من بار معنایی خاصی داشت. میلک را اگر از آخر به اول بخوانیم یعنی کلیم.

وجود روستایی به نام میلک با چنین فضای خاصی مثلا سیاه‌کوه و ظالم‌کوه و... واقعی است؟

نه اصلا چنین فضایی وجود ندارد. روستای میلک واقعا وجود دارد ولی این فضا خیالی است.

چرا شما میلک را ساختید؟

ذهن ما از ۲ بخش خودآگاه و ناخودآگاه تشکیل شده است. من تصمیم گرفته‌ام داستان بنویسم آن هم از میلک. این تصمیم باعث می‌شود تا خود به خود بخش خودآگاهم به کمکم آید و ایده‌ها برایم ایجاد می‌شود. ایده‌هایم از خواندن یک کلمه یا دیدن یک خبر در روزنامه یا دیدن یک انسان و یک حادثه و... برایم ایجاد می‌شود و خودآگاهم هم کمکم می کند تا من از دوست‌داشتنی‌هایم، از میلک بنویسم و نه از یک شهر. در ناخودآگاهم همان نشانه‌ها خود را در میلک نشان می‌دهند. یعنی همین عناصر شهری که من را به یاد میلک و بازپروری آن در روستا هدایت می کند، در خواب می‌بینم.

یوسف علیخانی:

اگر اقلیم تنها درباره یک روستا و اتفاقات آن است، کارهای من اقلیمی است. اما اگر نگاهمان را کمی باز کنیم و روستا را تا بخش، شهرک، شهر و کشور گسترده کنیم در این صورت کشوری مثل ایران برای یک خواننده غیر ایرانی یک اقلیم است

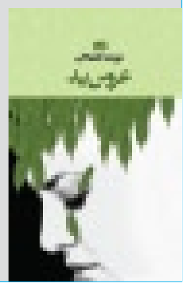

به طور کلی مرگ در آثار تان بسیار زیاد است. مثلا زن‌ها در داستان اول می‌میرند. اما انتهای این مجموعه یک تولد داریم. شما هم مرگ را یک پوچی می‌دانید و از آن بیزارید؟

بسیار بر من ایراد می‌گیرند که داستان‌های یوسف علیخانی درباره مرگ است. اما من مرگ را مثل یک دوربین عکاسی می‌بینم که یک لحظه را ثبت می کند. تجربه شخصی من این است که پس از هر غم درست یک شادی در پی آن امده است. و من دوست دارم که مرگ من از این دوربین عکاسی زمانی ثبت شود که من شاد هستم. عروس بید به نظر من صاف شده این سه‌گانه است. به نظرم باید این سه داستان در میلک رخ دهد. در انتها یک تولد داشتیم آن هم در میلک.

چه عاملی باعث شد شما مجددا به سنت‌ها بپردازید؟

چون به نظر من اگر چیزی تولید می‌شود در روستاها تولید می‌شود. در شهر فقط تکرار و تکرار است و ما در این میان فرهنگ سالیانمان را خرج می کنیم. ما در این سال‌های چه چیزی تولید کرده‌ایم؟ آیا جز این است که تنها وارد کننده بوده‌ایم؟ تلویزیون، دوربین، برق و... ما هرچیزی که داریم از مردم داریم. مردمی که متاسفانه به علت داشتن فرنگ شفاهی و نقل‌های سینه به سینه چیز مکتوبی برای امروز به دست ما نرسیده است. میلک برای من نشانه و نماد تمام بخش سنتی ایرانی است که در حال مرگ است. من از حدود ۶ یا ۷ سال ایران را گشتم. حدود ۴ سال مشغول گردآوری قصه‌های عامیانه در روستاهای الموت بودم. تلاش زیادی کردم تا دایره‌المعارف ذهنی‌ام را مملو از اطلاعات کند تا بتوانم داستان‌هایم را بنویسم. البته بسیاری از رسم‌های مطرح شده در این کتاب ربطی به الموت ندارد. مثلا رسم بیان شده در عروس بید متعلق به مردم حوالی کرمانشاه است.

روستا سادگی‌های خاص خودش را دارد. زیرا آنها طبیعی زندگی می‌کنند. اما شهر پیچیدگی‌های خودش را دارد. اگر چه گاهی در پس این پیچیدگی‌ها و مدرنیته دستمالی شده و فهمیده نشده، شاید خیلی چیزها پوچ شود. چرا برای زندگی طبیعی روستایی از زبان پیچیده و نامانوس استفاده کردید؟

برداشت شما اشتباه است. روستا اصلا ساده نیست. اتفاقا برای روستا باید با زبان پیچیده سخن گفت. آیا تاکنون دیده‌اید که یک پیرمرد روستایی حرفی برای گفتن نداشته باشد ولی پیرمرد شهری نهایت چیزی جز خاطرات سربازی ندارد. از طرفی زبانی که به کار می‌برم پیچیده نیست. من عموما به جای این که زبان شسته‌رفته باشد، اول فعل و فاعل بیاید، لحن آنها را گرفتم و بر همان اساس جمله‌ها را بیان کرده‌ایم. به نظر شما این زبان ایرادی دارد؟

نه به نظر من جالب است. اما می‌خواهم بدانم چرا برای یک طبیعت که سادگی جزئی از آن است، پیچیده سخن گفته‌اید. اول که کتاب را باز می‌کنم برای خواندن باید زمان بگذرد تا با متن انس بگیرم. وحتی محیط را به گونه‌ای فراهم کنم که تمرکزم به هم نخورد. البته بعد از مدتی متن آشنا می‌شود و می‌دانم که این فارسی است؛ فقط با کلمات نو و ترکیب‌های جدید و ارائه‌های ادبی بسیار زیاد.

نوشتن از آدم‌های روستایی سخت است زیرا باید حرف‌هایی از چین و چروک پیشانی آنها پیدا کنیم. پیرمردی که اگر وسط حرف‌هایش حتی چند لحظه حواست پرت شود رشته کلام را از دست می‌دهی. مثلا برای خودم پیش آمد که یک بار تا پیرمردی روستایی را دیدم، پیش از هر چیز از من پرسید: رعیت‌زاده‌ای یا ارباب‌زاده؟ که اگر ارباب‌زاده‌ام مرا به خاطر اجدادم که ارباب‌زاده بوده‌اند و همیشه احترام دیده‌اند بالای سفره بنشاند و غذای خوب بیاورد و اگر رعیت‌زاده‌ام سفره دلش را برایم باز کند. حتی اگر نان کپک‌زده در آن باشد.

دور زندگی کردن از همین افراد است که موجب می‌شود بخشی از فرهنگ شفاهی ما باز هم پنهان بماند زیرا اجازه نمی‌دهیم حاملان سنت‌ها سفره دلشان را برای ما باز کنند.

بله. زیرا بسیاری از کسانی که سراغ چنین افرادی می‌روند از بالا به آنها نگاه می کنند و روستایی حرفی از خودش نمی‌زند. به نظر من ما به هیچ وجه مدرن و امروزی نشده‌ایم و به همین دلیل است که دچار تناقض می‌شویم و نوآوری نداریم.

عکس: جام جم

راهی برای فراموشی

رمان «من در شبی تاریک از خانه خاموشم بیرون رفتم» تازه‌ترین کتابی است که از پیتر هاندکه به فارسی ترجمه شده است

آیه کیانپور / جام جم

پیتر هاندکه نویسنده آوانگارد اتریشی تبار، از نام‌های آشنا در عرصه ادبیات است. او از نویسندگان تجربه‌گرای قرن حاضر است، که به لحاظ شیوه نگارش خاص و منحصر بفردش شناخته شده است. اگرچه بیشتر آثار هاندکه در حوزه ادبیات نمایشی نوشته شده، اما او داستان‌نویس و شاعر توانایی است.

به تازگی رمان (من در شبی تاریک از خانه خاموشم بیرون رفتم) این نویسنده با ترجمه حمید یزدان‌پناه از سوی انتشارات علم به چاپ رسیده. این رمان را که هاندکه در سال ۲۰۰۰ نوشته، روایتی متفاوت و نوعی وقایع‌نگاری خاص از زندگی داروساز آرام و محترمی است که در شهری فراموش شده و متروک زندگی می کند. تاکسهام، شهری از یاد رفته است. گویی که بر لبه جهان قرار گرفته است. ناهموار است و در ظاهر به درد زندگی نمی‌خورد، اما سکنه دارد. از همین محل عجیب و غریب سفری آغاز می‌شود که می‌تواند همه چیز را دگرگون کند، حتی خود تاکسهام را.

داروساز داستان در تنهایی بی‌حد خود فرورفته و از همه خانواده‌اش به دور است. طرد شدگی او از خانواده یا شاید خانواده از او خیلی مشخص نیست. او با همسرش در یک خانه زندگی می کند اما کاملا جدا و دور از هم. هاندکه قصه را به گونه‌ای روایت می کند، که گویی داروساز همه چیز را خودش انتخاب کرده، حتی نادیده گرفته شدنش از طرف دیگران را. او به هر چه که باشد یا نباشد راضی است و اعتراض نمی کند. صبر و سکوتی آزاردهنده تنهایی ذاتی یا اکتسابی او را در بر گرفته. سکوتی که قدرت تکلم را نیز از او می‌گیرد. او در دنیای خودش زنده است و با خودش شطرنج بازی می کند. او در گیر نوعی روزمرگی مسکن‌وار و بی‌قراری بیمارگونه است. نمونه‌ای بسیار نزدیک به آنچه از انسان دلتنگ امروز می‌بینیم. با روابط پیچیده خانوادگی، همسری که همسر نیست، ولی هست، و نه می‌شود انکارش کرد و نه می‌شود فراموشش کرد. اعتباری که در تاکسهام در میان مردم دارد و ندارد. فراموش شدن و فراموش کردن و بی کلامی در جهان کلمات بی‌سر و ته، و عدم ارتباط کلامی در برخورد با دیگران. روایت با نوعی سادگی گول زننده همراه است اما نویسنده از این سادگی چه در نگارش و چه قصه‌پردازی، فضایی متفاوت با آنچه که خواننده انتظار دارد، می‌سازد. او تصورات خواننده را به هم می‌ریزد و از نو بنا می کند. به طوری که تا پایان فصل اول خواننده مجاب می‌شود که با اثری خاص و نامتداول روبروست. راوی گاهی دانای کل می‌شود و از هرچه در درون و بیرون داروساز می‌گذرد، خبر می‌دهد و گاهی فقط توصیف وقایع می کند، بی‌هیچ قضاوتی و گاهی حتی، مجبورست، برگردد و کلامش را اصلاح کند. راوی این قصه چون همسفری در کنار قهرمان است. اتفاقات را به یاد می‌آورد و باز گو می کند. او در ذهن داروساز فرو می‌رود و از احساس گناهش نسبت به طرد پسرش گرفته، تا ترکیبات شیمیایی داروها را، توصیف می‌نماید. مناظر، حشرات، جانوران، مردم تاکسهام و داروساز همه و همه روایت می‌شوند. با تمام جزئیاتی که راوی بیانش را ضروری می‌داند، یا آن‌گونه که در بخشی از کتاب می‌خوانیم، راوی آنچه را که داروساز می‌گوید، می‌نویسد و داروساز انگار که روایت شدنش را نیز خود انتخاب کرده است. مانند کسی است که دوربین مداربسته‌ای را در تمام مکان‌های زندگیش کار بگذارد و بعد فیلم زندگی خودش را تماشا کند. کاری شبیه به یک سرگرمی. بله! سرگرمی. شاید بتوان گفت سرگرمی یکی از مهم‌ترین آرامبخش‌ها یا محرک‌های زندگی انسان امروز است. این رمان قصه‌ای است درباره قصه گفتن. تعریف کردن. حرف زدن. روایتی سهل و ممتنع از زندگی در حال جریان یک شخصیت. شخصیتی که خیلی شبیه قهرمان‌های داستان‌های کلاسیک نیست. تا بخش پایانی کتاب حتی خواننده در جریان خصوصیات فیزیکی او نیز قرار نمی گیرد. او آدم خاص و منحصر بفردی نیست و در عین حال کاملا متفاوت و جذاب است. آنگونه که همه ما هستیم. نثر هاندکه شعرگونه است. از سادگی محض شروع می کند و تا جایی که میان شعر و نثر فرصتی می‌یابد پیش می‌رود. عباراتی چون «ماه را نقاب پیچیده بودند» یا «جلگه‌های ناشنوا» و ارائه‌هایی شبیه به این که در این رمان بسیار به چشم می‌خورد، جایی خارج از جهان داستان می‌تواند، به تنهایی هایکوهایی زیبا بیافریند، اما در فضای داستان مفاهیم خاص خود را بیان می کنند. اما نکته قابل بررسی این است که اگرچه هاندکه به بازی‌های کلامی و زبانی شناخته شده است و روایات پست مدرنش در تمام آثارش دیده می‌شود، هیچگاه در هیچ چیزی زیاده روی نمی کند. کلامش خودنمایانه نیست و نمایش‌وار توانایی‌اش را به رخ نمی کشد. عبارات و کلمات و اصوات به‌جا و به اندازه استفاده می‌شود. سفر با تمام مفاهیم‌اش داروساز را به همراه دو نفر دیگر از تاکسهام دور می کند، می‌چرخاند و باز می‌گرداند. همه چیز همان طورست که بود، اما داروساز احساس می کند همه چیز تغییر کرده است. او در طول سفر ودر پایان به اشتباهتش اعتراف می کند و به ناگزیر بودن اشتباهات نیز اشاره می کند. درپایان او سبک‌ترست و آرام‌تر و با تمام توانش به خواندن آوازی مشغول می‌شود. اما این قصه برای چه کسی روایت می‌شود؟ این سوالی است که در پایان کتاب در ذهن خواننده نقش می‌بندد. شاید بهترین پاسخ را از خود رمان باید گرفت آنگونه که داروساز به راوی می‌گوید: «می‌خواهم داستان بنویسم از شفاهی گفتن و حرف زدن چیزی برایم نمی‌ماند. نوشتن خیلی متفاوت است و در پایان می‌خواهم از داستان خارج شوم. زنده‌باد تفاوت گفتن و نوشتن. زندگی یعنی همین. می‌خواهم داستانم را نوشته شده ببینم. آن را نوشته شده می‌خواهم. داستان هم می‌خواهد که نوشته شود.»

اعطای نمایندگی فروش
شرکت باسط خودرو
یکی از بزرگترین تامین کنندگان قطعات خودرو در کشور
تلفن جهت کسب اطلاعات بیشتر ۹۸-۰۲۱-۶۶۰۶۶۰۹۷

برگ ابلاغ
هیئت بدوی رسیدگی به تخلفات اداری کارکنان

آگهی مناقصه عمومی
شماره ۸۹/۴
نوبت اول
شرکت پتروشیمی امیرکبیر در نظر دارد انجام عملیات خدمات اداری، مالی، تخصصی و کارشناسی خود را از طریق مناقصه عمومی به پیمانکار واجد شرایط واگذار نماید.
متن کامل آگهی فوق در وب‌سایت شرکت پتروشیمی امیرکبیر به آدرس www.akpc.ir قابل رویت میباشد.
متقاضیان میتوانند جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفن ۵۲۱۳۸-۰۶۵۲۲۲ تماس حاصل نمایند.

آگهی مناقصه عمومی دو مرحله‌ای
(شماره ۸۹/۱۳)
روابط عمومی و آموزش همگانی شرکت آب و فاضلاب شهرها و شهرکهای غرب تهران (سهامی خاص)

آگهی مناقصه
نوبت دوم
شرکت آب و فاضلاب روستایی استان کردستان در نظر دارد تعداد ۱۵۰۰۰ کنتور آب خانگی را از طریق مناقصه خریداری نماید.
لذا از واجدین شرایط دعوت بعمل می آید جهت دریافت اسناد و شرایط مناقصه حداکثر ظرف مدت ۵ روز از تاریخ انتشار نوبت دوم آگهی به امور پیمانهای شرکت آب و فاضلاب روستایی استان کردستان و یا به سایت www.abfar-kurdistan.ir یا iets.mporg.ir مراجعه نمایند.
هزینه درج آگهی به عهده برنده مناقصه می‌باشد.

آگهی مزایده ۱۴۵۰۳
کرمان
معاونت آماد و پشتیبانی ناجا در نظر دارد تعداد ۷۱ دستگاه خودرو و ۱۷۴ دستگاه موتورسیکلت فرماندهی انتظامی کرمان را به شرح ذیل از طریق مزایده عمومی به فروش برساند.
متقاضیان می‌توانند به منظور دریافت برگ شرایط شرکت در مزایده از تاریخ درج آگهی تا مورخه ۱۳۸۹/۲/۱۳ از ساعت ۸:۰۰ الی ۱۷:۰۰ به نشانی: کرمان - کیلومتر ۱۵ جاده قدیم ماهان، پادگان حسین آباد، پارکینگ قرارگاه رسول اکرم مراجعه نمایند.
تلفن: ۲۱۸۲۴۴۱-۲۱۸۲۴۲۹-۰۳۴۱

ردیف	شرح	تعداد
۱	انواع سواری شامل: پیکان، پراید، پژو۲۰۶، پژو ۴۰۵، پژو آردی، سمند و آمبولانس مزدا	۵۵
۲	انواع وانت تویوتا شامل: تک کابین سهند، هایلوکس دوکابین و لندکروز	۵
۳	انواع خودرو سنگین و نیمه سنگین شامل: بنز ۹۱۱ و خاور ۸۰۸	۱۰
۴	انواع موتورسیکلت شامل: [illegible]	۱۷۴

آگهی مناقصه عمومی دو مرحله‌ای
(شماره ۸۹/۱۴)
روابط عمومی و آموزش همگانی شرکت آب و فاضلاب شهرها و شهرکهای غرب تهران (سهامی خاص)

آگهی مناقصه عمومی
شرکت خدماتی کالای شهروند در نظر دارد اجرای طرح شماره [illegible] را از طریق مناقصه عمومی با شرایط ذیل به یکی از شرکت های پیمانکاری صاحب صلاحیت و واجد شرایط واگذار نماید.

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله‌ای
نوبت اول
(شماره ۸۹/۱۵)
روابط عمومی و آموزش همگانی شرکت آب و فاضلاب شهرها و شهرکهای غرب تهران (سهامی خاص)